را دارد

نازنین

ما بچه‌ها از هزاران سال پیش به این سو بلندی شب یلدا را قاشق زده‌ایم، پشت همه درها شعر خوانده‌ایم«امشو اول قاهاره، خیر د خونت ببااره...»
ما بچه‌ها پشت همه درها منتظر مانده‌ایم، گاهی نیز از پشت بام برای همسایه‌ها همین را خوانده‌ایم و کیسه نیاز به حیاط‌ها انداخته‌ایم تا شب بلند به سنت‌هایش پایبند بماند.
ما بچه‌ها صدای رعنای عمو را پای کرسی شنیده‌ایم، عمو عمو دست دراز کرده، اناری برداشته، دانه و دلش را شکافته، بیتی خوانده، قصه‌ای تعریف کرده تا ما بچه‌ها، بازیگوشی خود در جهان اطراف را فراموش کنیم و زل بزنیم به عمو و کلماتی که هنگام قصه، نثار جمع می‌کند. آکنده از شور، شوق و حیرت. گاه بند دلمان پاره شده، گاه ریسه رفته ایم، گاه به خیال رفته‌ایم و خود را در قامت یکی از قهرمانان شاهنامه دیده‌ایم.اکنون کجاست آن خانه که یلداهای بی‌شماری به خود دید؟ کجاست آن پنجره‌های قشنگی که تا برسیم به کوچه، یلدا پشت شیشه‌اش پنهان می‌شد؟ آن یلداهای بلند، آن خاطرات قشنگ همه روزی پشت پنجره‌ها ماندند، همراه با انسان‌هایی که روزگاری پشت آن پنجره‌های نازنین زندگی می‌کردند.
صدای عمو تو کوچه است، توی خانه است.توی خانه‌ای که ما دیگر در آن زندگی نمی‌کنیم. شاهنامه خوانی عمو اوج گرفته است:

چنین بود تا بود گردان سپهر
گهی پر ز درد و گهی پر ز مهر


پایگاه خبری لرستان

برایمان شاهنامه و حافظ خوانده است، عمو توی تصویر تمام یلداها آن بالا نشسته و برایمان چهل سرود خوانده است، عمو توی تصویر کودکی ما، توی یلدای کودکی ما مانده است.

تو گر باهشی مشمر او را به دوست
کجا دست یابد بدردت پوست
شب اورمزد آمد و ماه دی
ز گفتن بیاسای و بردار می

شب یلدا و جهان ایرانی

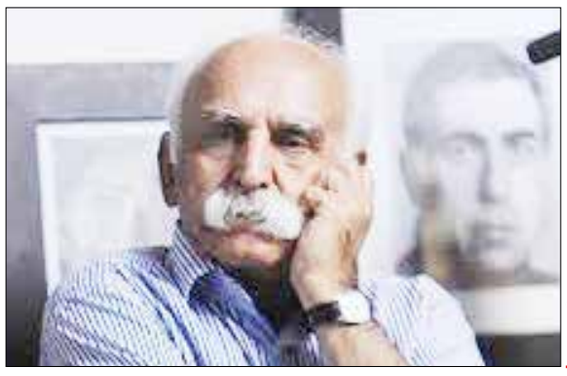
شبی که برای ما ایرانیان روایت‌گر روز تولد خورشید است

شاعرانه

محمود معتقدی
شاعر و منتقد ادبی

صبح صادق ندمد، تا شب یلدا نرود / سعدی

واژه «یلدا» به معنای تولد و زایش است، که از روزگار ساسانیان از زبان سامی به متون پارسی راه یافته است. بسیاری بر این باورند که با پایان یافتن پاییز، روز اول دی (انقلاب زمستانی)، بر آمدن بامداد تولد خورشید (به روایتی مهر) است، که در ایران باستان، آغاز سال نومذهبی نیز به حساب می‌آمد. دربزرگداشت سنت زایش خورشید در این شب، ایرانیان از دیرباز این واقعه را


عکس: ایانا

بشارت پیروزی اورمزد بر اهریمن می‌دانستند؛ یعنی غلبه روشنایی بر تاریکی. شب یلدا بلندترین شب سال است و چون فردای آن روز بشارت آمدن خورشید را در پی دارد. به‌همین جهت ایرانیان با جشن و پایکوبی به استقبال روزهای سرد زمستانی می‌رفتند.گفته می‌شود پاسداشت و برگزاری این جشن شبانه در دوران باستان بویژه از سوی پیروان میترائیسم به‌عنوان روز تولد خورشید و بعدها مبدأ تولد میترا یا مهر قرار گرفت. برخی بر این باورند این جشن، میراث قوم کاسپین از اقوام آریایی است که به ایران آمده بودند. کاسپین‌ها مردمی قوی و دارای تمدن تأثیرگذاری بودند؛ بناهای زیگورات چغازنبیل بازمانده تمدن این قوم است. در روزگار باستان گردش روز و شب و پیروزی نور بر ظلمت نشانه برآمدن روشنی (خورشید) بر شب و تاریکی (اهریمن) بود. از پی گذشت زمان و پس از نفوذ مسیحیت بر اروپا این باور در میان مردم این سرزمین بویژه در میان رومیان نیز رواج پیدا کرد. از سوی دیگر، اهمیت درخت سرو،نزد ایرانیان باستان به‌عنوان نماد مقاومت و ایستادگی (در برابر سرما و تاریکی)، نشانه برآمدن تابندگی و روشنایی در برابر آمدن زمستان شمرده می‌شد، همین نماد در جشن نوشدن ماه در آیین مسیحی وتولدعیسی مسیح هم (برابر بیست‌ویکم دسامبر)، بزودی جای پایی پیدا کرد. گروهی هم معتقدند که تأثیر «یلدا» بر دیگر آیین‌ها، اقوام و در نوشته‌ها و در گاه‌شماری‌های بجا مانده تاریخی‌شان نیز دیده می‌شود. همزمانی جشن‌های زمستانی در روزگاران گذشته، نزد یونانیان، آشوریان، مصریان و رومیان در کنار دیگر اقوام ایرانی و تحت تأثیر زادروز خورشید، همواره مورد توجه آنان نیز بوده و با آداب و رسوم مردم این سرزمین‌ها نزدیکی‌های فراوانی داشت. گفته می‌شود در دوره‌های باستانی برای سنجیدن و تماشای برآمدن خورشید در اولین روز زمستانی و نظام گاه‌شماری و انقلاب زمستانی، بناهایی ساخته بود که به چارطاقی معروف گردید که از این منظر استخراج تقویم میسر می‌شد. همچنین گفتنی است خصوص نامگذاری نخستین ماه زمستانی با نام «دی» به معنای آفریدگار خود از باورهای روز خورشید(خور روز) است. در روزگار ساسانیان از دیدگاه خرمدینان نیز این روز به نام «خرم روز» نامیده می‌شد وهمچنین از دیدگاه تقویم اوستایی و انطباق امر گاه‌شماری در میان ارمنیان و بسیاری از اقوام دیگر، در این زمینه پیوندهایی نیز دیده می‌شود. بی‌گمان استمرار این آیین در گذر تاریخ و در میان اقوام ایرانی، خود نشانه پیوستگی مردم این سرزمین با فرهنگ و تمدن بناگان خود بوده و هست. زیرا ستایش خورشید و بیداری مردم در آمدن ایزدمهر، خود نشانه نیکی و برکت و دور شدن از ناراستی‌ها و دروغ خواهد بود. پاسداشت این آیین کهن بر پیکره فرهنگ ایران زمین، نوعی نگرش به حافظه تاریخی و نسب عمیق به هویت مردم این خطه است که در همه شهرها و مناطق به شیوه‌های گوناگون برگزار می‌گردد. از جمله در مناطق شمال و بویژه در مازندران، مردم برای تهیه پیش‌نیازهای این شب به کوچه و بازار می‌آیند و در بازگشت، در کنار فامیل و خانواده، با فالگرد و حافظ خوانی شب را به نیمه می‌رسانند. همچنین در دیگر مناطق هم آیین شب چله با فال انار و شاهنامه‌خوانی و اجرای موسیقی و بسیاری از آداب و رسوم دیگر، آیین مهرورزی را به‌جای می‌آورند. بی‌شک در همه شهرها و روستاهای ایران، توجه به اجرای این مراسم اساطیری و تاریخی خود بیانگر این باور است که فرهنگ کهن ایران زمین، در گذرگاه تاریخ همواره با سنت‌های ملی و فرهنگی درهم آمیخته شده است و چنانکه در اساطیر شاهنامه آمده است خرد و دانش و دین همواره اصول اساسی فرهنگ و پایداری مدنی این مردم را در پی می‌داشت.

شبی با شعرای قرن‌های گذشته!

شبی که با آن میهمانان عزیز کرده انار خوردیم و هندوانه قاچ کردیم و تا سحر حرف زدیم

یلدا نوشت

خواب دیدم که شب یلداست و قرار است طبق معمول این شب عزیز را با شعرخوانی و آجیل و چای و انار و هندوانه بگذرانیم. در همین خواب گرامی دیدم که در خانه سعدی علیه الرحمه هستیم و تا چشم کار می‌کند ادیب و شاعر است که کنار یکدیگر نشسته‌اند و انار می‌خورند و هندوانه قاچ می‌زنند، کسی کنارم نشسته بود، مثل شعرا ریش بلندی داشت و آرام سخن می‌گفت، پرسیدم: «پس


عکس: هنرنت



فریور خراباتی
طنزپرداز

آجیلش کو؟»، یک سری جواب غیرقابل چاپ در مورد افزایش قیمت خشکبار داد و چیزی شبیه«ابیاتم توی این قیمت‌ها!» گفت که شک کردم و پرسیدم: «ببخشید شما؟»، لبخندی زد و گفت: «میرزا هستم، ایرج میرزا!» دیدم کار خراب افتاده و ممکن است وضعیت بغرنج‌تر شود، سؤال کردم: «عبیدتان کجاست؟» با انگشتی نزدیک به انگشت اشاره گوشه‌ای از باغ را نشان داد که عبید آنجا نشسته و دیگر تا آخر مراسم به آن سو نرفتم.
از ایرج میرزا هم جدا شدم و کمی در باغ (جهت مخالفی که عبید نشسته بود) چرخی زدم، که یک نفر را پشت میزی دیدم که مملو از نوشیدنی‌های خوشرنگ و هیجان‌انگیز بود، پرسیدم: «اینا که مشکلی ندارن!»، خیام بود، خندید تا خواست حرفی بزند، معلم ادبیات دوم دبیرستان‌مان هم که انگار دعوت شده بود، خودش را به ما رساند و گفت: «من از همه امتحان کردم، معنوی هستند، تو معنوی هستی، همین خیام که اینجا ایستاده معنوی است، من معنوی‌ام، این باغ معنوی است!» و همین‌طور که «معنوی معنوی» می‌کرد از ما دور شد و رفت.
متوجه شدم که در جای اشتباهی از باغ ایستاده‌ام؛ کمی آن‌سوتر رفتم که دیدم یک نفر چوبی در دست دارد و روی یک مقوا دارد چیزی را به بقیه نشان می‌دهد و می‌گوید: «وزان سوی دیگر گو اسفندیار/ همی کشتشان بی‌مر و بی‌شمار» خودم را قاطی بحث کردم و گفتم: «نه به خشونت! نه به جنگ!» که جلوی دهانم را گرفت و گفت: «گزافه مگوی! من فردوسی‌ام داداش! توی اون دنیا که ما رو دلارفروش کردید، لااقل بذارید اینجا از شعر و ادب پارسی نان معنوی سر سفره زن و بچه‌مان ببریم، بزن به چاک تا نگفتم اسفندیار بیاد برات!»
ترسیدم، عصبانی بود.آرام آرام از فردوسی و جمعی که دور او را گرفته بودند فاصله گرفتم که تنه‌ام به کسی خورد تا آمدم از او عذرخواهی کنم، دست روی شانه‌ام گذاشت و گفت: «سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت/ حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را!» سلامی خدمت جناب سعدی کردم و از ایشان بابت دعوتشان تشکر کردم که احساس کردم نگاهی به سر تا پایم انداخت و احساس کرد غریبه هستم و گفت: «جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش/ گر در آیینه ببینی برود دل ز برت» که دیدم ممکن است کار به درختی که ته باغ با ارزن روپایی می‌زند بکشد، پس بی‌سر و صدا از محل دور شدم و رسیدم به دو پیرمرد که یکی زیر آواز زده بود و می‌خواند: «آمد بت میخانه تا خانه برد ما را/ بنمود بهار نو تا تازه کند ما را» عده‌ای هم دور آنها حرکات موزون می‌کردند، کناری رفتم و به پیرمردی که او را شمس می‌نامیدند گفتم: «داداش این حرکات موزون مجوزم نداره، داستان می‌شه براتون ها» پوزخندی زد و گفت: «زیاده گویی اضافه نکن!» که متوجه شدم، صدای پیرمرد به قیافه‌اش نمی‌خورد، نگاهی کردم و مهدی طارمی را دیدم که ظاهراً او هم در خواب ما بود.
میهمانی به اواخرش رسید، در به در به‌دنبال حافظ می‌گشتم، بالاخره پیدایش کردم، پریدم جلویش و گفتم: «تو حافظی! بالاخره پیدات کردم!» ریش‌های مصنوعی‌اش را کنار زد و گفت: «من بدل حافظم، ضایع بازی در نیار دیگه!» که متوجه شدم، آنجا هم بدل افراد مشهور شدن باب است.حافظ اصلی را که دیدم داشت دیوانش را با دقت می‌خواند و اصلاح می‌کرد و زیر لب می‌گفت: «آب معدنی بهتر است، هرچند وزن و قافیه‌اش جور در نمی‌آید؛ بر گیر آب معدنی طرب‌انگیز و بیا/ پنهان ز رقیب سفله بستیز و بیا» که متوجه شدم دارد اصلاحیه‌های دیوانش را انجام می‌دهد، مزاحمش نشدم و قصد خروج از در را داشتم که ملک الشعرا و شاملو را دیدم، سؤال کردم چرا بیرون هستند که شاملو گفت شعرهایش را که خوانده‌اند، گفته‌اند: «اینا که اصلاً شعر نیست!» و به ملک الشعرا هم گفته‌اند هنوز تازه وارد است و زود است که به جمع شعرای بزرگتر وارد شود.از خواب بیدار شدم!


عکس: بانی

محمدرضا فروتن در نمایی از فیلم شب یلدا

یلدا ارتباطی ندارد ولی مفهومی زیبا از شب یلدا یعنی دور هم جمع شدن را به نمایش می‌گذارد. این مجموعه داستان حاج محمدعلی زاهدی مشهور به مندلی است که سال‌ها سنت تعزیه‌خوانی را در بسطام حفظ کرده و با نزدیک شدن زمان مرگش احساس می‌کند که خطا یا گناهی در گذشته باعث تنهایی و آشفتگی امروز او و دور افتادن فرزندانش از هم شده و با ابتکاری سعی می‌کند تا آنها را دورهم جمع کند. «یلدا» به کارگردانی حسن میرباقری در ۱۱ قسمت تهیه شده و بازیگرانی چون محمدرضا شریفی نیا، کاظم هژیر آزاد، چنگیز جلیلوند، فریبا کوثری، الهام پاوه‌نژاد، حمیدرضا آذرنگ، سید مهرداد ضیایی، حامد میرباقری، بیژن افشار و سحر افتاده در نقش یلدا در آن نقش آفرینی کردند.

■ **پایتخت**

مینی سریال «پایتخت» در واقع بخشی از سریال پایتخت ۲ به کارگردانی سیروس مقدم و بازیگری محسن تنابنده، علیرضا خمسه، احمد مهران فر، ریما رامین فرو... بود که به ماجراهای خانواده نقی معمولی و خانواده‌اش در شب یلدا پرداخته شده بود و برای شب یلدا تدارک دیده شد.

و از شدت عصبانیت، هندوانه را از پنجره به بیرون پرت می‌کند. در «هندوانه شب یلدا» که فیلمی تلویزیونی به نویسندگی و کارگردانی سعید آقاخانی و محصول سال ۱۳۸۶است، محسن تنابنده، سیامک انصاری، مهران غفوریان، امیر جعفری، مریم امیرجلالی، محسن قاضی مرادی، روشنک عجمیان، رضا فیض نوروزی، عزت‌الله مهرآوران، احمد پورمخبر، شهرام قائدی، حسین رفیعی و هایده حائری نقش آفرینی کرده‌اند.

■ **روزیلدا، شب چله**

پیرزن تنهایی به‌نام یلدا دچار بیماری آلزایمر شده‌است.دختر و پسر یلدا، او را به همسایه سپرده‌اند! رادیو اعلام می‌کند که امروز بلندترین شب سال یعنی شب یلداست و یلدا به یاد می‌آورد که شب تولدش است.از خانه بیرون می‌زند و به‌علت فراموشی در مترو گم می‌شود و دختر بچه‌ای به‌نام افروز با او آشنا می‌شود...کارگردان فیلم تلویزیونی «روزیلدا، شب چله» سید مجید موسویان است و آشامحرابی نیز یکی از نقش‌های اصلی آن را ایفا کرده است.

■ **یلدا**

این مجموعه تلویزیونی هم جزو آثاری است که به شب


عکس: کافه هنر

بر دیوان حافظ که پند خواجه شیرازی، دلگرمی باشد برای ادامه زمستان. کودکان پای داستان ننه‌جان می‌نشستند و بزرگان به گفت‌وگو و برنامه‌های پیش‌رو می‌پرداختند. شاهنامه هم خوانده می‌شد.
حفظ رسوم و سنت‌ها، ریشه‌های فرهنگی مردم یک سرزمین را نمایان می‌کند. رسومی که سینه به سینه، قرن‌ها به ما منتقل شده و ما نیز آن را به آیندگان منتقل می‌کنیم. یلدا شب اتحاد است علیه اهریمن. شب زایش نور و خورشید.
باید حواسمان باشد این رسوم تنها سرگرمی نیست، در پس این نمادها، آموزش‌های عمیقی برای انسانیت نهفته، یلدا تنها یک شبی نیست که معنایش در چیدمان سفره آن نهفته باشد و «دل دل» ما هم تنها شام شب و آجیل و هندوانه‌اش باشد. یلدا یادآور پیام بزرگی است که در دل تاریکی نور نهفته است. سیاهی ماندگار نیست و خورشید همیشه می‌تابد. یلدا نوید رویش دوباره در دل مرگ است.

میهمانی با شکوهِ خداحافظی!

روایت مژده لواسانی، شاعر و مجری از یلدا و رنگ‌ها و زیبایی‌هایش

عصرانه


عکس: IRIB

از وقتی یادم است از بدرقه و خداحافظی می‌ترسیدم. دلم می‌ریخت اگر قرار بود کسی که دوستش دارم را برای آخرین دیدار بدرقه کنم. حتی اگر می‌دانستم باز او را خواهم دید هم وقت خداحافظی به یک دلنگرانی عمیق دچار می‌شدم! شایدبرای همین است که روزهای آخر پاییز، فصلم را کنار تمام دلخوشی‌هایش کنار انار و باران و دلتنگی، بغل می‌کنم و می‌ترسم ازرفتنش...
آخر برای من که دختر پاییزم، پاییز تنها یک فصل نیست؛ پاییز برای من مجموعه‌ای از تمام دلخوشی‌هایم است. شعرهایم، پاییز جان می‌گیرند و از شما چه پنهان که قلبم هم در پاییز تندتر می‌زند. اصلاً قلب همه در پاییز جور دیگر می‌زند.
همین است که به قول حسین‌منزوی:
خزان به لطف تو چشم و چراغ تقویم است
که دیدن تو در این فصل اتفاق افتاد!
این معجزه پاییز است که به زندگی آدم‌ها گره می‌خورد و عاشقشان می‌کند و به زندگی من هم جوری سنجاق شده است که حالا پاییزی بودن، بخشی از شرح حال من است!
و انار
زیباترین نشانه این فصلِ دل انگیز،
انار خود عشق است
تمام سهم من از بهشت!
و خونِ انار گردن پاییز است!
پاییز شبیه شعر است
غزل!
از جنس غزل‌های سعدی و سایه... برای من هر آنچه خوشایند و دلپذیر باشد، حتماً وجه مشترکی با پاییز دارد. حتی ترانه‌هایی که گوش می‌کنم. نمی‌دانم چرا اما صدای خواننده‌های محبوبم هم به گمانم پاییزیست...پاییز که پادشاه فصل‌هاست...پاییز که عشق و باران و خاطره را باهم دارد...پاییز که زخم عمیقی به جان دارد و همچنان صبور و خسته ایستاده و رنگ نباخته است هرگز... صدای پاییزی هم صدای زخمیست!
صدای زخم‌های عمیق...مثل صدای محسن چاوشی! اینها را گفتم که بگویم روزهای آذر، دلم عجیب می‌گیرد... همه به شوق یلدا، قدم برمی دارند و من انارهایم را به غنیمت جمع می‌کنم برای روزهای سردِ پیشِ رو... یلدا قصه عجیبی برایم دارد. حکایت یک میهمانی باشکوهِ خداحافظی!
از همان بدرقه‌ها که تلخ است همیشه برایم...
به سراغ یلدا می‌روم با غزل‌های حافظ و انارهای عاشق و چیزی در دلم می‌گوید. یک قدم جلوتر، زمستان محاصره‌ام می‌کند! یلدا نشین‌تمام خاطراتم می‌شوم و تنها حافظ می‌تواند، آرامم کند که:
شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید...